

واکاوی آرمان «آزادی» در کلام متفکران و اندیشمندان گفتمان انقلاب اسلامی (۲)

برخلاف عقیده لیبرال‌ها

انسان آزاد مطلق آفریده نشده است

در شماره هفته گذشته به آزادی به عنوان یکی از آرمان‌های گام دوم انقلاب اشاره داشتیم و از زاویه نگاه حضرت امام خمینی(ره)، مقام معظم رهبری، شهید مطهری و علامه جعفری به تعریف آزادی و حدود آن پرداختیم. آن طور که گذشت حضرت امام خمینی(ره) آزادی را در چارچوب قانون دانسته و مرز شفاف‌ی میان آن و توطئه قائل بودند. مقام معظم رهبری ریشه آزادی را جهان‌بینی اسلامی قلمداد کرده و معتقدند این جهان‌بینی آزادی‌های بیشتری از آزادی‌های مرسوم را به ارمان می آورد. شهید مطهری نیز آزادی اصیل را آزادی‌ای می‌داند که موانع بروز استعدادهای آدمی را برطرف کند. از قول علامه جعفری نیز خواندیم که منطق «هر کاری می‌خواهی بکن و فقط به دیگران آزار نرسان» سببی مهلك است که جامعه را بر آتشفشان‌هایی خواهد کرد که نمی‌توان مانع سرریز آن بر خانه‌های مردم شد. اینک آزادی را از منظر چهار متفکر دیگر آقایان علامه طباطبایی، علامه مصباح، دکتر عماد افروغ و دکتر حمید عنایت می‌نگریم.

علامه مصباح

اگر به کسانی که فریاد آزادی سر می‌دهند بگوییم آیا اجازه می‌دهید که کسی سبلی محکمی به گوش شما بزند و استدلال کند که از آدم؟ قطعاً پاسخ منفی است و خواهند گفت بدیهی است که منظور ما از آزادی این نیست زیرا این تجاوز به حق دیگری است. پس نتیجه می‌گیریم که آزادی در حدی مطلوب است که موجب تجاوز به حقوق دیگران نشود و آزادی مطلق نیست. حال اگر بگوییم اجازه می‌دهید کسی هر چه خواست درباره فامیل و ناموس شما بگوید؟ او به شما کتک نمی‌زند، بلکه تنها به شما بی‌حرمتی می‌کند و فحش و ناسزا می‌گوید. طبیعی است که اجازه نخواهد داد، چون این رفتار نیز تجاوز به حقوق دیگران است. پس معلوم می‌شود که تجاوز به عرض و ناموس منحصر به تجاوز فیزیکی نیست. حال اگر کسی را با نوشته‌ای که‌لدار کند، آیا در این صورت که برخورد فیزیکی صورت نگرفته و رازبان به او توهین و بی‌حرمتی نشده، او اجازه خواهد داد؟ مسلماً او اجازه نخواهد داد و آن عمل را تجاوز به حقوق خود می‌داند. ...و اجازه نمی‌دهد که دیگران آبرویش را بپرنزند... پس تاکنون سه قید اصلی برای آزادی مورد تأیید قرار گرفت و اگر این قیود رعایت نشود، به حقوق دیگران تجاوز شده است. نکته دیگری که باید به آن بپردازیم این است که ارزش‌ها و مقدسات در جوامع متفاوتند و به‌طور نسبی مورد نظر قرار می‌گیرند. برای مثال، در برخی محیط‌ها اگر کسی به دلخواه با خواهر کسی رابطه‌ای برقرار کند عیبی ندارد... چون برضایت طرفین است. اما اگر شاکي برود، در دادگاه، شکایت کند که به عنف و من تجاوز شده است و من رضایت نپودم. دادگاه به شکایت او رسیدگی می‌کند... حال اگر کسی به یک نفر بگوید من با خواهر شما دوست هستم... در فرهنگ

اروپایی این سخن زشت نیست و چه بسا خوشنود هم بشنوند اما در جامعه و محیط ما زشت است و فحش تلقی می‌شود و کسی حق ندارد چنین سخنی بگوید. از اینجا نتیجه دیگری می‌گیریم و آن این است که هر جامعه‌ای برای خود ارزش‌هایی دارد و چیزهایی را محترم و دارای قداست می‌شمارد، در حالی که ممکن است در جامعه دیگری این قداست‌ها و ارزش‌ها مطرح نباشد. حال مبنای این قداست‌ها و ارزش‌ها کدام است؟ بی‌شک این ارزش‌ها براساس جامعه، فرهنگ و محیط اجتماعی هر فرد در هر کشوری تعریف می‌شود. لذا اگر در محیطی، بر اساس فرهنگ خاص آن مردم، چیزی قداست داشت و محترم بود، نباید به آن تجاوز و بی‌احترامی کرد و هر کس در هر محیطی حق ندارد که هر چه خواست بگوید؛ بلکه باید به گونه‌ای سخن گوید که به مقدسات آن مردم بی‌احترامی نشود. دریافتیم که آزادی دارای قیودی است و به‌طور خاص در هر جامعه باید ارزش‌ها و مقدسات آن جامعه محترم



تعریف کنیم که شامل هتک و زیر پا نهادن مقدسات و ارزش‌های جامعه نشود... در جامعه اسلامی کسی حق ندارد به بهانه آزادی، به مقدسات اسلامی و مقدسات مردم بی‌احترامی کند، مخصوصاً آن مقدساتی که برای مردم از جان‌شان عزیزتر است. مردم ما ثابت کردند که حاضرند صدها هزار جان عزیزان‌شان فدا بشود، اما اسلام پابر جانماند. حال وقتی در فرهنگ غربی به هر صورت به کسی اهانت شود- مثلاً به او بگویند دماغت بزرگ است و پدريخت هستی - او حق دارد به دادگاه برود و شکایت کند، در فرهنگ ما نیز اگر کسی به چیزی توهین کند که از جان، ناموس و فرزند برای مردم عزیزتر است، طبیعی است که مردم حق دارند به او اعتراض کنند که چرا به اسم آزادی به مقدسات ما توهین کردی.

(کتاب نظریه سیاسی اسلام؛ جلد اول؛ تلخیص صفحات ۹۷ تا ۹۶).

صفت مهم آزادی مطلوب «معقول» است

است. بر این اساس گمان می‌رود که هر آدمیزاده‌ای دارای دو سرشت است، سرشت برتر که وجدان یا عقل نامیده می‌شود و جایگاه جوهر و حقیقت مردمی است و سرشت فروتر که آمیزه‌ای از انگیزه‌های نامعقول و هوس‌های افسار گسیخته اوست و فقط لذت آنی را می‌خواهد... برای حل این معما باید به این دقیقه نهانی در مفهوم مثبت آزادی توجه داشت که آزادی مطلوب انسان در این شکل صفتی مهم دارد و آن «معقول» است، یعنی آزادی مورد نظر او نه هر گونه رهایی و بی‌قیدی بلکه فقط آن گونه از آزادی است که با عقل مطابق باشد و فرق اصلی‌اش نیز با مفهوم امنفی آزادی در همین وجود عقل است. از این رو گام اول در راه آزادی به این مفهوم، شناخت عقلی جهان است. و مهم‌ترین شکل فعالیت عقلی انسان، تعقل است یعنی تمیز و بازشناختن امر واجب یا ضرور از امر محتمل یا ممکن. کودک دبستانی همه مفاهیم علمی حتی حقایق ساده ریاضی را موقع تفکر آزادانه خود می‌پندارد زیرا ضرورت این حقایق برای او مسلم نیست... وقتی کودک رشد می‌کند و داناتر و آگاه‌تر شود ...اندک اندک درمی‌یابد که این معانی نمی‌تواند جز آن باشد که هست زیرا به حکم همان قوانینی که ذهنی می‌شود که بر عقل خود او نیز حاکم است. در این حال حقایق ریاضی دیگر همچون اموری به نظر نمی‌آید که از خارج بر او تحمیل شده باشد بلکه چیزی است که خود در جریان عمل آزادانه قوای عقلی و ذهنی خویش پذیرفته است... اگر انسان آزاد را به راهنمایی و فرمان عقل خود ضرور بشناسد دیگر به عنوان موجودی معقول نباید جز آن بخواهد. همه بیم و هوس و آژ و سستیزه‌جویی آدمی نیز از نادانی برمی‌خیزد و به شکل تعصب‌ها و خرافه‌های زیان‌آور اجتماعی درمی‌آید. عقل از راه علم با رها کردن انسان از این دزلیت‌ها او را آزاد می‌کند... احال اگر کسی بخواهد مطابق اراده معقول خود آزاد باشد و دیگران

دکتر حمید عنایت

آزادی به مفهوم منفی آن صرفاً با رهاندن انسان از هر گونه‌ی قید و بندسری حاصل می‌شود بی‌آنکه به پرورش ذهن و وجدان او نیازمند باشد و این رهایی چون با آگاهی انسان و توانایی‌اش به بهره‌برداری از آزادی همراه نباشد به خودی خود مایه سعادت او نمی‌شود. این‌گونه آزادی را ستوران و درندگان نیز دارند و حال آنکه شخصیت انسان فراخوهر معنایی نغزتر و پایه‌ای بلندتر از آزادی است. فقط آزادی به وجه مثبت می‌تواند این مطلوب را برمی‌آورد. این آزادی، از شوق انسان به خودمختاری و آزادکامی برمی‌خیزد، یعنی از شوق آدمی به اینکه زندگی و کارهایش فقط به خود او وابسته باشد نه به نیروهای خارج از او... در آغاز، آزادی به معنای مثبت یعنی سرور و فرمان‌روای خویش بودن و آزادی به مفهوم منفی یعنی بنده و فرمانبردار دیگری نبودن یا یکدیگر فرقی نداشتند و فقط مصادقی واحد را به دو صورت مثبت و منفی بیان می‌کردند ولی بعدها به تدریج از یکدیگر دور شدند تا آنکه ضد و معارض هم گشتند. برای فهم این تعارض بدین نکته توجه باید کرد که انسانی که خود را از بندگی آدمیان دیگر برهاند چه بسا باز به آزادی راستین و کامل نرسد زیرا ممکن است بنده عواملی جز انسان مثلاً طبیعت مادی یا سوداها و خواهش‌های زیان‌آور نفس و نادانی و بی‌خردی خویش باشد. افلاطون در کتاب جمهوریّت دیگر بر هاند این تفکیکوس می‌گوید وقتی دوران پیرایش فرارسید و با فروخواندن غرایزش او را از شر عشق و شهوتش رهاند چنان احساس کرد که گویی از چنگ اربابی بی‌رحم خلاص شده است. هر کس که کارهایش، بناخواست، دلگرفته از یا خشم یا دروغ یا شهوت یا عاطفه تند و از لحاظ پاره‌ای اخلاق اجتماعی نکوهیده و زیان‌آور باشد و وجدانش بدین سبب عرصه کشاکشی دائم مشدق این‌گونه تجربه از آزادی

علامه طباطبائی

گویا علت اختراع کلمه [آزادی] نهضت تمدن اروپاست که از دو، سه قرن پیش شروع شده ولی معنای این کلمه از زمان‌های گذشته در ذهن‌ها جولان داشته و به‌صورت یک ایده و آرزو در دل‌ها بوده است. اصل طبیعی و تکنونی‌ای که این معنی از آن اصل ناشی می‌شود این است که آدمی در وجود خود مجهز به اراده است. اراده، آدمی را وادار به عمل می‌کند و حالتی نفسانی است که از بین رفتن آن مساوی با بین رفتن اصل انسانیت است. ولی چون انسان موجودی اجتماعی است، طبیعت او، راه زندگانی در اجتماع سوق می‌دهد... وقتی چنین کرد باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده‌ها و افعال مردم معین کرده... خضوع کند. پس آغینا همان طبیعتی که به انسان آزادی مطلق داده... «خودمختاری» ابتدایی را (محدود و) مقید می‌سازد. چون قوانین تمدن حاضر، ساختمان احکام خود را بر پایه کامروایی‌های مادی گذاشته، نتیجه آن شده است که ملت‌ها در معارف اصلی دینی آزاد باشند یعنی می‌خواهند خود را ملزم سازند، نمی‌خواهند، ملزم نشوند... همین‌طور در امر اخلاق و هر چه ماورای قانون است و مورد خواست و اختیار آدمی قرار گیرد، در تمام این‌ها مردم آزادی و حریت دارند... اما احروت بدان معنا از آن رو که (اسلام) قانون خود را بر اساس توحید و در مرتبه بعد، بر پایه اخلاق گذاشته و انگاه متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی اعم از کوچک و بزرگ شده... هیچ‌گونه مجال و مظهری در اسلام ندارد! ...آدمی در اسلام از قید عبودیت و بندگی غیر خدا آزاد است. هر چند جمله فوق یک کلمه بیش نیست ولی اگر در سنت اسلامی و همچنین سیره عملی‌ای که بدان دعوت کرده و بین افراد و طبقات اجتماع برقرار نموده به‌طور عمیق بحث و بررسی کند مخصوصاً آنکه اگر روش اسلامی را با روش‌های ارباب و بندگی و برتری‌طلبی و زور گویی اجتماعات تمدن- اعم از آنکه بین افراد

و طبقات خودشان بر قرار است و با روابطی که بین ملت‌های قوی و ملت‌های ضعیف موجود است- مقایسه کند می‌فهمد که همین یک کلمه چقدر برمعنی است. از لحاظ احکام و دستورات نیز ملاحظه می‌کنیم که اسلام در هر چیزی که خدا مباح کرده به مردم آزاد کامل داده است... در عین حال بسیار عجیب است که عده‌ای... با زحمت فراوان خواسته‌اند اثبات کنند که در اسلام آزادی عقیده وجود دارد... توحید اساس همه نوامیس اسلامی است با وجود این چگونه ممکن است اسلام قانون «آزادی عقیده» را تشریع کند؟ ...اگر کسی بخواهد بگوید در اسلام عقیده آزاد است، مثل این است که بگوید در قوانین مدنی مردم از حکومت قانون آزادند. به عبارت دیگر: «عقیده» یعنی پدید آمدن ادراکی تصدیقی در ذهن انسان. عقده، عملی اختیاری نیست که بشود از آن منع کرد یا آن را اجازه داد... چیزی که قابل اجازه و منع است، التزام به سلسله اعمالی است که از عقیده ناشی می‌شود. ملا عوت کردن به آن عقیده، نوشتن و نشر عقیده و از بین بردن عقیده مردم... اینها کارهایی است که اگر با مواد قانونی‌ای که بین اجتماع دایر است مخالف باشد، مسلماً جلوگیری خواهد شد. اسلام در تمام قانون‌گذاری‌های خود جز بر پایه توحید اتکا نداشته است. دین توحید یعنی دینی که سه اصل مسلم: توحید، نبوت و معاد را قبول داشته باشد این سه عقیده اساسی عقایدی است که اهل کتاب اجماع بر آن دارند. آزادی در دایره این عقاید وجود دارد و اگر آزادی را در خارج از این دایره نیز جاری و ساری بدانیم، دین را از اصل ویران کرده‌ایم. ناگفته نگذاریم در اسلام آزادی دیگری وجود دارد که عبارت است از آزادی اظهار عقیده در مجرای بحث... آزادی فکر و عقیده... غیر از این است که هر کس مردم را به عقیده خودش دعوت کند و آن را پیش از آنکه در معرض تجزیه و تحلیل قرار دهد بین مردم منتشر سازد زیرا چنین کاری منجر می‌شود اختلاف پیدا شود و اختلاف مردم، اساس یک مجتمع پایدار را فاسد می‌سازد. این بهترین راهی است



که با حفظ زندگی شخصی اجتماع، درهای رقاء فکری را به روی مردم می‌گشاید... ساخت حق و دین صحیح منزه از آن است که...عقیده را بر مردم تحمیل کنند و ...با توسل به زور و شمشیر یا تکفیر...غریزه تفکر را در آدمی بکشد. این خصلت مسیحی‌گری غیراصیل است. تاریخ کلیسا آذر این زمینه] پر است... متأسفانه این نعمت و لوازم آن یعنی اجتماع فکری و آزادی عقیده مانند بسیاری از نعمت‌های بزرگ دیگر [که] به واسطه تفریط در حریم الهی از آن محروم ماندیم؛ از ما مسلمان‌ها سلب شد و به گفته قرآن مجید: «خدا آنچه را که ملتی دارا هستند تغییر نمی‌دهد و مذهب‌ها از هم جدا شد.

(کتاب دینداری و آزادی؛ تلخیص صفحات ۴۲۶ تا ۴۲۰).

شبکه‌های روابط اجتماعی آزادی را محدود می‌کند

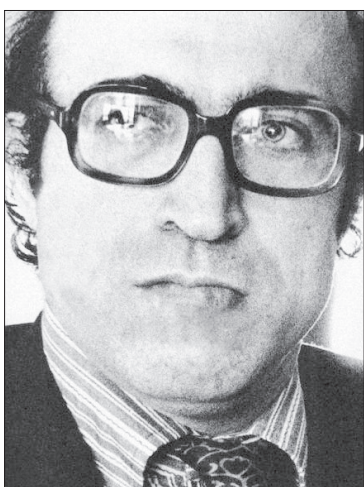


در شبکه‌ای از روابط اجتماعی از قبیل عضویت در ملت خاص، قبیله‌ای خاص، طبقه خاص، جنس و دین خاص و... به دنیا می‌آیند. طبعاً روابط و شرایط فوق، محدودیت‌هایی برای آزادی وی به وجود می‌آورند. بدون تردید جوامع مدنی، سیاسی و اجتماعی) در مقایسه با گذشته، از آزادی بیشتری برخوردارند اما باید به این نکته توجه داشت که در شرایط مدرن در نتیجه دستنیایی به حقوق شهروندی (حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی) در مقایسه با گذشته، از آزادی بیشتری برخوردارند اما باید به این نکته توجه داشت که برای مثال، دسترسی به حقوق اجتماعی (حق رفاه، امنیت و مشارکت اجتماعی) و به بهای مداخله روزافزون دولت و در نتیجه رشد دیوانسالاری تمام شده است که خود به یک معنا، محدودیت‌هایی برای آزادی افراد اعمال می‌کند. رشد فرآیند عقلانی واداری شدن زندگی اجتماعی، به‌زعم وبر، قفسی آهنین برای استقلال و هویت‌های فردی است که قابل مقایسه با گذشته نیست.

(کتاب حقوق شهروند و عدالت؛ تلخیص صفحات ۴۵ تا ۵۵).

آزادی، مفهومی است که در مکتب‌های مختلف اجتماعی، تعاریف و تفاسیر گوناگونی از آن شده و مناقشه‌بردار است. لوپس، آن را فقدان قید و بندهای زیسان آور و غیرضرور تعریف می‌کند. برلین، آن را مداخله عددی انسان‌ها تعریف می‌کند که اگر این مداخله‌ها نبود، افراد به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردند. راافلتن از فیلسوفان سیاست معاصر در کل، آن را فقدان قید و بند تعریف می‌کند و بین دو مفهوم تمیز قائل می‌شود: یکی آزادی اراده یا انتخاب و دیگری آزادی عمل یا آزادی اجتماعی. (او معتقد است] انسان در صورتی آزاد است که هم در خواسته یا انتخاب خود و هم در انجام آن با مانع روبه‌رو نشود. مفهوم انتخاب، خود دالت بر نوعی آزادی دارد. انتخاب گزینش یکی امکان از میان امکان‌های مختلف است. در عمل باید امکان‌های مختلف پیش روی ما باشد تا بتوان مدعی شد که انتخابی صورت گرفته است... آزادی دوم، آزادی عمل یا آزادی اجتماعی است. انسان در صورتی آزاد است که در انجام خواسته‌ها و انتخاب‌های خود با مانع روبه‌رو نشود. به زعم راافلتن، این آزادی عمل است که نوعاً در بحث‌های سیاسی و اجتماعی از مفهوم آزادی با اختیار مورد نظر است. آزادی عمل را نیز می‌توان، فقدان قید و بند در انجام امری که فرد انتخاب کرده است، یا چیزی که فرد در صورت آگاهی از توان انجام دادن آن، آن را انتخاب می‌کند، تعریف کرد. آریلاستر، تعریفی مشابه از آزادی ارائه می‌دهد. به تعبیر وی، انسان آزاد کسی است که اگر میل به انجام کاری داشته و قدرت و ذکاوت انجام آن را داشته باشد، با مانع و رادعی مواجه نشود... چندین انتقاد اساسی بر این‌گونه تعاریف وارد شده است؛ یکم اینکه این تعاریف، آزادی را مفهوم‌های منفی توصیف و آن را فقدان قید و بند در انجام خواسته‌های فرد و به مثابه شرایطی که در آن «شخص مجبور نیست»، «در آموزش مداخله نمی‌شود» و «تحت فشار قرار نمی‌گیرد» تعریف می‌کنند. اما منتقدان، معتقدند باید از آزادی

دکتر عماد افروغ



نیز چنین بخواهند چگونه می‌توان از برخورد میان اراده‌های معقول افراد پیشی گرفت و اصلاً چه کسی یا مقامی باید حد فاصل این اراده‌ها را معین کند؟ ...اینجاست که ضرورت وجود نظام عادلانه‌ای در جهان آشکار می‌شود تا هر کس را از آن مقدار آزادی که حق انسان خردمند است برخوردار کند. پس آرزوها و غایبات همه افراد معقول می‌تواند به حکم ضرورت در داخل نظام کلی و واحد و هماهنگی، منظم و وقتی همه افراد نیروی تفکر عقلانی بیابند از قوانین عقلی حاکم بر زندگی خود که برای همگان یکسان است پیروی می‌کنند و بدین سبب در آن واحد هم مطیع قانونند و هم آزاد. همه تضادهای اجتماعی و کشاکش‌های اجتماعی از برخورد میان عقل و بی‌عقلی یا ضرورت و احتمال پیدا می‌شود.

(تلخیص مقاله تأملی در معنای آزادی؛ برگرفته از کتاب جهانی از خود بیگانه).